

۱۳۵۶
روح عاقبت زک

سده در سیاه دشت بار ،
مردم بر چه هم زن فضاک افکنند ،
که بنده اکثر الفبا را ،
تا کند راه خوش را روشن .

x

دل پر درد و روح عاقبت زک
گم سبب گم کنار گمواره ،
گاه روزان در آسبز خانه ،
دخیت در قایب ترانه و شعر
« عایانه »
و ما چو روح بهار .

بین یک فصل و نهار درگر }
وجه بسیار از دکان به دکان ،
شده آن « عایانه » تکرار ...

x

آه ، ازل ،

از غم آوار سینه احصار !

x

از در خان تو من بود در جان
قلمت سعه و ز آتش جان ،

این زمان ،
مردم آرد از خوردن

بجو رنگین کمان ،

بیر از تو مان .

x x x

لذک . ۱۳۵۷
زاده